



بعدالتحریر



کیمیا سماوات / خبرنگار

او هر بار با یک نویسنده درباره آداب و شرایط نوشتن اش حرف می زند

به عنوان یک واسطه، آن را روی کاغذ می آورم. این که به سمت چه مسیری برود و چه سرنوشتی برایش پیش بیاید، خوش شانس باشد یا بدشانس، دیده و خوانده بشود یا نه و مخاطب را جذب کند یا خیر، چیزی است که ما در آن دخیل نیستیم.

من هر کدام از کتاب هایم را در حالت خاص خودش نوشته ام، مثلاً کتاب «خاک آدم پوش» را حوالی ۴ و ۵ تا ۱۱ صبح یا کتاب «سال درخت» را از ۱۱ شب تا ۳ صبح می نوشتم. انگار هر کتاب انرژی خاص خودش را دارد. وقتی پای کار می نشینم حداقل ۴ ساعت پشت سر هم می نویسم و بعد از آن حدود ۲ الی ۳ ساعت هم وقت می گذارم برای مرور و تکمیل نوشته ام. **برای کتاب «رنسانس مرگ» روزی حداقل ۸ ساعت نوشته ام** و جالب است بگویم برای نوشتن رنسانس، نمی توانستم پشت میز تحریرم که داخل اتاقم بود بنشینم؛ یک میز و صندلی کوتاه داخل راهرو گذاشتم و آنجا مشغول به نوشتن شدم. تصور من این است که جای نوشتن هر کتابی فرق می کند. بعضی ها را باید پشت میز ناهارخوری و بعضی پشت میز تحریر یا جاهای دیگر نوشت. هر کدام حس و حال، انرژی و زمان خاص خودش را دارد. وقتی که شروع به نوشتن می کنم دلم می خواهد که اطرافم خلوت باشد و شلوغی و ریختوپاش اذیتم می کند. اگر گوشه و کنار پر از کتاب یا سروصدا باشد من کلافه می شوم. **حین نوشتن باید مطمئن شوم کسی با من کاری ندارد و تماسی گرفته نمی شود**، برای همین معمولاً آخر شب ها را به این کار اختصاص می دهم. چون سرعت تایپ من از نوشتن با قلم بالاتر است، وقتی ایده ها در ذهنم نقش می بندند مستقیم تایپ می کنم. من قبلاً چند داستان ترجمه کردم ولی کار ترجمه را اصلاً دوست ندارم، پرش و جهش از این زبان به زبان دیگر خیلی به ذهنم فشار می آورد. در عین حال فکر می کنم هیچ وقت نمی شود حسی که از زبان مبدأ می گیریم به زبان مقصد منتقل کنیم و من همیشه از ترجمه هایم ناراضی ام. چه بسا باید بگویم لذت نوشتن با ترجمه قابل مقایسه نیست و نوشتن یک اشتیاق توأمان با درد یا یک زایش با رنج است.

اگر بخوایم به ضربه های کرونا به کتاب و کتاب فروشی اشاره کنم باید بگویم که بشدت زیاد بوده است. من مغازه کتاب فروشی خود را از خرداد ماه افتتاح کردم و آگاه بودم که در دوران بدی این کار را شروع می کنم ولی تصور ما این بود که در تابستان کرونا از بین می رود و متأسفانه از مرداد شدت گرفت. در حال حاضر هم که ساعت کاری به ۶ بعد از ظهر رسیده است با در نظر گرفتن این که فروش اینترنتی خوبی هم نداریم، فروش حضوری که مختص ساعت ۸ شب به بعد بود هم بشدت کاهش یافته است. هر چند که من معتقدم ضرر و زیان مالی جبران خواهد شد اما آسیب هایی که به سلامت و جان افراد زده می شود را هیچ گونه نمی توان جبران کرد. مسلم است که سلامتی برای ما ارجحیت دارد اما اگر یک نفر را در نظر بگیریم که کتاب ها را ببرد

من نویسنده گمانه زن هستم و ژانری که به آن علاقه مندم، ژانر «دستوپیا» یا همان «پاد آرمان شهری» است. برای خلق یک جهان پاد آرمان شهری در ابتدا باید یک آرمان شهر خلق و سپس شکسته شود. دلم می خواست در این رمان از همان ابتدا وارد فضای یک آرمان شهر بشوم، یعنی سعی کردم به جای این که ابتدا یک تصویر ایده آل و بی نقص را نشان دهم و سپس در آن خلل وارد کنم، از همان اول درباره جایی بنویسم که به نظر می رسد پایه آن بر اساس تبعیض گذارده شده است. مرگ همیشه یکی از دغدغه های اصلی من بوده است. برای مثال می دانیم حیوان خانگی مان را زود از دست می دهیم و عمر کوتاهی دارد با این حال ترجیح می دهیم مدتی را با آن سپری کنیم. همین سبب شد زمان زیادی درباره طول عمر فکر کنم و از خود بپرسم اگر می دانستیم کی قرار است بمیریم چه کار می کردیم؟

اگر شخصاً آگاه باشم یک سال بعد می میرم چه می کنم؟ خصوصاً در شرایط فعلی که کرونا در جامعه فراگیر شده و واقعاً هیچ یک از ما نمی دانیم هفته بعد نوبت ما می رسد یا نه؟

مجموع این تفکرات درباره مرگ و دانستن تاریخ آن، باعث شد شروع به نوشتن «رنسانس مرگ» کنم. «رنسانس مرگ» از یک سؤال اساسی شروع می شود که اگر من تاریخ مرگم را می دانستم چه می کردم و بعد شروع به تعمیم آن به همه افراد جامعه کردم که اگر همه تاریخ مرگشان را می دانستند، چطور زندگی می کردند و بر این اساس چه جامعه ای شکل می گیرد؟

«رنسانس مرگ» دارای بخش های متفاوتی است. بخش های بسیار غمگین، رمنس و عاشقانه، شورش، طغیان و اتحاد در جامعه و در حقیقت من تمام این قسمت ها را از زندگی خود و اطرافیانم جمع آوری کردم و در کتاب آوردم. تجربه نوشتن این کتاب برایم خیلی سخت بود چون روی تجربه هایی دست گذاشته ام که خیلی از آنها برای من دردناک بودند، حتی یاد آوری آنها در زمان حال و این که به خاطر بیاورم فلان بخش برمی گردد به برهه ای از زندگی من یا اطرافیانم، سخت است. محور اصلی داستان، درد و رنج، جدایی و مرگ است. همچنین رمنسی هم که در کتاب مشاهده می کنیم یک رمنس روان و شاد نیست بلکه در آن به تکرار شاهد درد و جدایی هستیم. من همیشه برای داستان هایم یک طرح کامل در نظر می گیرم و شروع به نوشتن چارچوب اصلی آن می کنم. چون داستان علمی-تخیلی دنیاسازی دارد و من یک دنیای جدیدی را می سازم، تمام جوانب آن را می سنجم و یک شناسنامه شخصیت پلات کامل را در نظر می گیرم و همه را جمع آوری می کنم و حدوداً می دانم که چه می خواهم بنویسم اما هیچ وقت داستان به شکلی که در پلات اولیه آورده می شود پیش نمی رود و معمولاً از نیمه های داستان روند مخصوص خودش را طی می کند. مثلاً در رنسانس مرگ پایان بندی ای که در نظر گرفته بودم کاملاً متفاوت شد و در کتاب های پیشین هم معمولاً



ضحی کاظمی سال ۱۳۶۱ در تهران متولد شد، دوران دبستان خود را در تهران و راهنمایی و دبیرستان را در لندن گذرانده است. تحصیلات دانشگاهی خود را در رشته مهندسی مواد (دانشگاه علم و صنعت ایران) و سپس کارشناسی ارشد زبان و ادبیات انگلیسی (تهران- مرکز) ادامه داده است. داستان نویسی را به صورت حرفه ای از سال ۱۳۸۷ آغاز کرد. از جمله آثار او می توان به «آدم نباتی ها»، «کاج زدگی»، «خاک آدم پوش»، «باران زاد» و... اشاره کرد. او که علاوه بر نویسندگی، مدیر فروشگاه کتاب «راما» هم هست در این یادداشت که به بهانه هفته کتابخوانی درباره کتاب «رنسانس مرگ» صحبت می کند.

اگر تاریخ مرگمان را بدانیم

و به دست مردم برساند می توان کمی این ضرر را جبران کرد اما باید بگویم فقط بحث کرونا نیست بلکه تورم، کوچک شدن سفره های مردم و مشکلات ناشی از اقتصاد باعث شده است که مردم در تهیه مایحتاج زندگی خود اولویت بندی کنند و طبیعی است که کتاب، انتهای لیستشان قرار بگیرد. ما این موضوع را درک می کنیم و سعی کردیم کتاب ها را با تخفیف عرضه کنیم اما از یک جایی به بعد دیگر نمی توان پا فراتر از حد گذاشت. کتابخانه هایی دیگر از مشکلات فرهنگی ما هستند. **از من می پرسند شما عضو کدام کتابخانه هستید؟ و همیشه می گویم وقتی دنبال کتاب های جدید و کم یاب هستم و در کتابخانه ها موجود نیست چرا باید عضو کتابخانه باشم؟** من ۱۴ عنوان کتاب چاپ کردم و حتی یک عنوان هم در کتابخانه ها موجود نیست. به نظرم باید نهاد کتابخانه ها به این موضوع بیشتر توجه کنند. اگر بخوایم ژانر علمی-تخیلی را تعریف کنم این است که در داستان های علمی-تخیلی یک اتفاقی می افتد که یک شکافی در تضاد با دنیای واقعی ایجاد می شود و معمولاً هم یک اساس شبه علمی دارد که می تواند علم ساده علوم انسانی یا یک علم پیچیده آینده نما باشد که این باعث می شود به دسته بندی علمی-تخیلی نرم و علمی-تخیلی سخت تقسیم بشود. در این فضا می توانیم از مفاهیمی صحبت کنیم که شاید در فضای رئال کلیشه ای به نظر بیاید. من در این ژانر یک داستان از «صادق هدایت» به نام «س.گ.ل.» و «رستم در قرن بیست و دوم» که آقای «عبدالحسین صنعتی زاده» نوشته اند، خوانده ام و بیش از آن ما شاهد کتاب های دیگری نبوده ایم. ■

همین اتفاق می افتاد. با این حال، همیشه پیش از آغاز نوشتن یک نقشه راه انتخاب می کنم و این کار باعث می شود از اضطراب های من کاسته شود و وقتم سر این که با موضوع کلنجار بروم و فکر کنم که داستان چه خواهد شد، تلف نشود اما همان طور که گفتم از میانه راه، داستان خودش پیش می رود و چیزهایی پیش می آید که نویسنده فکرش را هم نمی کند. از یک جایی به بعد شخصیت ها خودمختار می شوند و خودشان داستان را جلو می برند. پس از پایان کتاب دچار یک سردرگمی می شوم. چون هم احساس فقدان و از دست دادن دارم و هم احساس سبکی که پیامم را رسانده ام. شخصیت های این کتاب زود می میرند، اوایل داستان نهال و اواسط امید را از دست می دهیم. من با مرگ تک تک شخصیت های رنسانس غمگین شدم و با همه آنها احساس نزدیکی زیادی می کردم اما وقتی کتاب تمام می شود نویسنده احساس بیهودگی و یوچی می کند؛ با خود می گوید حالا چه می شود؟ دچار وضعیت بلاتکلیفی می شود. ما اسم این دوره را افسردگی بعد از رمان گذاشته ایم. یعنی نویسنده بعد از پایان هر کتاب دچار یک افسردگی می شود و زمان می برد تا خودش را جمع و جور کند. طرح کتاب «رنسانس مرگ» از آبان سال ۱۳۹۸ تا آذرماه ۱۳۹۸ طول کشید و از دی ماه شروع به نوشتن کردم که تا اردیبهشت ۱۳۹۹ طول کشید و تقریباً ۴ ماه هم بازنویسی آن به طول انجامید. اواخر تیر و اوایل مرداد بود که کتاب را به انتشارات کتابسرای تندیس بردم و حدود ۴ ماه برای ویراستاری، مجوز و چاپ طول کشید. نظر من این است که هر کتابی سرنوشت خودش را دارد و من فقط